

بر کارهای خفیه با دانا به تعجب واداشته بود.
آده بودند که انقدر کار نکنند، به فکر خودشان باشند بخسته می شوید...
می گفت: «من بر سر خفگی را ملاقات نخواهم کرد.»
لبخند روی لب با هم نمی توانست شنیدن و قرصی چشم با را بوشند...



سهراب



با خانواده که سفری رفت؛ حمایت خانواده دیگر را هم با خود می برد.
می گفت در فامیل و دوستان، خانواده ای که توان مالی سفر ندارند همراهی نکرد.
هم تفریح می کردند و هم نابرگشت کلی از مسکلات روحی در درون اعضای آن خانواده
حل شده بود.

سفر اجازت



بجھت حساباً گرم سُدہ بود؛ کلی رجا است دل لعلی آورد، کلی آن طرف کونیت
یک نفروئی جمع کہ ناظر بود یک دفعہ فحش پرانند بہ لنین

عصیانیت رجا را کہ دید گنت: بہ لنین فحش دارم شما چرا ناراحت شدید؟
باختم فرود خوردہ گنت: حق نداریم بہ کسی کہ مورد احترام دیگری است توہین کنیم چرا کہ

بہ خود او توہین کردہ ایم.

اگر این احترام و منطق را بعد یاد دہتی جوان کونیت بہ انوش اسلام باز گنت



سید رحمانی

مردم ما از نبودن کسری که گناه ندارند، آنچه مردم را می آزارد و صدایشان را در می آورد وجود تبعیضات نابرابر و سوء استفاده از بیت المال است و بس!

سید درویش



ضعف مرا به حساب انقلاب و ملتک من نگذارید.
این جمله با همه حرف می زند ... نصب کرده بود پست منزش
خیلی مراقب بود خلاف نبرد سناش را کسی به نام انقلاب نگذارد ... هیچ وقت